

گفتار سوم:

سازمان مجاهدین

خلق ایران

(۵۰-۱۳۴۴)



«سازمان مجاهدین خلق ایران» نام یک گروه سیاسی - نظامی است که در سال ۱۳۴۴ توسط سه تن از روشنفکران جوان مسلمان، با هدف سرنگونی رژیم وابسته پهلوی تأسیس شد. این سازمان نیز همچون اغلب گروه‌هایی که در دهه ۱۳۴۰ مشی قهرآمیز را در مبارزه برگزیدند، تحت تأثیر سرکوب قیام مردمی ۱۵ خرداد و شکست مبارزات مسالمت‌آمیز، در جریان تدوین استراتژی به «مبارزه مسلحانه» رسید و به تدریج با بهره‌گیری از تئوری‌ها و تجارب جریان‌های چپ و مارکسیست آمریکای لاتین، شیوه «جنگ چریکی شهری» را در تاکتیک اتخاذ کرد.

دوره مورد بحث، از شهریور و پاییز ۱۳۴۴ آغاز می‌شود و در مقطع شهریور ۱۳۵۰ - و اندکی پس از آن، که تبعات ضربه امنیتی ساواک به سازمان در جامعه انعکاس یافت - پایان می‌گیرد.

زندگی و ویژگی‌های بنیانگذاران سازمان در ابتدای فصل حاضر تشریح شده است؛ و شرحی کوتاه از زندگی اعضای مطرح سازمان، که در طول بحث از آنها مکرر نام برده می‌شود، در انتها آمده است.



## فصل اول:

### تأسیس و شکل‌گیری

#### □ بنیانگذاران

در کتاب‌ها و نوشته‌هایی که از سازمان و یا درباره آن انتشار یافته، چه به صورت تاریخچه و چه به صورت زندگینامه، مؤسسين آن را **حنيف نژاد، سعيد محسن و بدیع زادگان** ذکر کرده‌اند. واقعیت این است که بنیانگذاران سازمان در سال ۱۳۴۴ عبارت بودند از:

۱- محمد حنیف نژاد؛

۲- سعيد محسن؛

۳- عبدالرضا نیک‌بین رودسری (معروف به عبدی).<sup>۱</sup>

**اصغر بدیع‌زادگان** از سال ۱۳۴۵ وارد رهبری سازمان شد و تا سال ۱۳۴۷، در کنار سه نفر دیگر، یک کادر رهبری چهار نفره را تشکیل دادند.

پیش از آنکه نحوه تأسیس سازمان بیان شود، با زندگی و ویژگی‌های بنیانگذاران آن آشنا می‌شویم.

---

۱. اینکه «نیک‌بین» از بنیانگذاران سازمان است، علاوه بر «تواتر» آن، در موارد متعددی نیز آمده است. از جمله، بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۰۸-۱۱۱. موارد متعدد در گفت و گوی بهمن بازرگانی. خلاصه پرونده‌ها...: نیک‌بین، عبدالرضا. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۲۲-۲۳. تحلیل آموزشی...: ص ۲۱۰ (بدون ذکر نام).

### ○ محمد حنیف نژاد<sup>۱</sup>

محمد حنیف نژاد فرزند حمدالله در سال ۱۳۱۸ در خانواده‌ای نسبتاً فقیر در تبریز به دنیا آمد، پدرش کارمندی ساده بود و خانواده را با سختی اداره می‌کرد. محمد تحصیلات ابتدایی را در دبستان «همام» و متوسطه را در دبیرستان‌های «منصور» و «فردوس» طی کرد. از دوران مدرسه به شرکت در هیئت‌های مذهبی و دسته‌های سینه‌زنی علاقه داشت و این علقه تا آخر با او بود.

یکی از بهترین چیزهایی که محمد آقا را ارضا می‌کرد، خواندن نوحه‌های انقلابی و اسلامی بود و اسمش را در سازمان «محمد نوحه» گذاشته بودند! وقتی که در سال ۵۰ دستگیر شد، منصور بازرگان تعریف می‌کرد: «صدای یک نفر را که در سلول بغلی نوحه می‌خواند شنیدیم و حدس زدیم که حنیف نژاد باشد.» او [منصور] موقع وضو گرفتن دقت بیشتری کرده بود و مطمئن شده بود خود حنیف نژاد است. [...] در دوران دانش‌آموزی سینه می‌زد و در سازمان هم که بود، دو روز تاسوعا و عاشورا معمولاً به تبریز می‌رفت و در دسته‌ها شرکت می‌کرد.<sup>۲</sup>

در تبریز، از دوران متوسطه، در جلسات فردی به نام حاج یوسف شعار<sup>۳</sup> شرکت می‌کرد. در این

---

۱. علاوه بر منابعی که در ارجاعات متن بدان اشاره شده، در تنظیم زندگی‌نامه حنیف نژاد از این منابع سود جستیم: خلاصه پرونده‌ها... حنیف نژاد، محمد. زندگی‌نامه مجاهدین... صص ۸۲-۸۷. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۱۶-۱۹. و پرونده حنیف نژاد.

۲. میثمی، سنت‌الاولین...، ج ۲: ص ۳۹.

۳. یوسف شعار مدرس قرآن در تبریز و از وابستگان به جریان سلفی‌گری شیعی و پیرو مسلک شریعت سنگلجی بود و همزمان با وی، در تبریز جریان فکری او را تحت عنوان مکتب قرآن از حدود سال‌های ۱۳۰۴ ترویج می‌نمود. یوسف شعار بعدها به تهران آمد. ساواک تهران چند گزارش از جلسات مذهبی در منزل حاج یوسف شعار را در مسجد سنگلجی در سال ۱۳۴۳ جمع‌آوری کرده است. یوسف شعار در تبریز مکتب قرآنی دائر کرد که سال‌ها فعال بود و تأثیرات فکری هم بر جای گذاشت که اینک نیز به جلسات شعاریون معروف است.

از شعار دو کتاب تفسیری و دو اثر قرآن پژوهی باقی مانده است:

- تفسیر آیات مشکله: در یک مجلد به زبان فارسی و مقدمه عربی که شامل بخشی از قرآن کریم است. این اثر در سال ۱۳۹۳ قمری در تبریز انتشار یافته است و حاوی مباحث جلسه منزل او می‌باشد.

- تفسیر سوره جمعه و منافقون در یک مجلد و به زبان فارسی که شیوه آن خطابی است. این رساله تفسیری نیز در تبریز به چاپ رسید.

دو اثر قرآن پژوهی او به نام محکّمات و متشابهات در قرآن و مقدمات تفسیر، هر دو در تبریز به چاپ رسیده‌اند. بخشی از دیدگاه‌های او دربردارنده موارد متعارض با تشیع و خلاف اجماع محسوب شده‌اند.

جلسات، تفسیر قرآن و مباحث روز مانند بررسی مکاتبی از جمله مارکسیسم، مورد بحث قرار می‌گرفت. حنیف‌نژاد در واقع مدتی شاگرد شعار بود و تحت‌تأثیر او قرار داشت.<sup>۱</sup>

در سال تحصیلی ۳۹-۱۳۳۸ وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۴۲ در رشته مهندسی ماشین‌آلات کشاورزی از دانشکده کشاورزی کرج فارغ‌التحصیل شد. در دوران دانشجویی دامنه فعالیت‌های مذهبی - سیاسی او، که از تبریز آغاز شده بود، وسعت پیدا کرد. وی نماینده دانشجویان دانشکده کشاورزی در «سازمان دانشجویان جبهه ملی دوم»، عضو فعال «نهضت آزادی ایران» و مسئول «انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده کشاورزی» بود.<sup>۲</sup>

پس از آمدن به تهران و ورود به دانشگاه، از یک سو با روحانیون قم و تهران و افرادی چون آیات و حجج اسلام سید محمود طالقانی، مرتضی مطهری، سید ابوالفضل زنجانی، دکتر سید محمد بهشتی، علی گلزاده غفوری، علامه محمد تقی جعفری، دکتر محمدابراهیم آیتی بیرجندی، سید مرتضی جزایری و... آشنا شد و با ارتباط فعال‌تری برقرار کرد؛<sup>۳</sup> و از سوی دیگر با تعدادی از فعالان سیاسی چون مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس عزت‌الله سبحانی، رحیم عطایی، دکتر عباس شیبانی و احمد علی‌بابایی، که با «جبهه ملی دوم» همکاری داشتند و سپس «نهضت آزادی ایران» را تأسیس کردند، رابطه برقرار کرد.<sup>۴</sup>

---

ایرادی که نوعاً به تفاسیر وی گرفته می‌شود، تفسیر به رأی بودن و دور بودن آنها از شیوه و روش اهل بیت (ع) می‌باشد و این اشتباهات از جمله در مورد تفسیر «آیات مشکله» فراوان رخ داده است که در پاسخ آن تفسیر صحیح آیات مشکله از سوی آیه‌الله جعفر سبحانی با تعلیقات سیدهادی خسروشاهی در همان سال‌های انتشار این رساله منتشر گردیده است. وی در ۱۳۹۴ هـ ق فوت کرد.

۱. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۷. زندگی‌نامه مجاهدین...: صص ۸۲-۸۳.

۳. نظر به اینکه اغلب این روحانیون در جلسات «مسجد هدایت» و انجمن‌های اسلامی شرکت می‌کردند، اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان از نزدیک با ایشان آشنا بودند. در مواردی هم که بعداً اشاره خواهد شد، برخی از این روحانیون مستقیماً توسط حنیف‌نژاد به سخنرانی دعوت می‌شدند. حسین روحانی در مورد سابقه انس حنیف‌نژاد با روحانیون می‌نویسد: «و باز آنچه از این دوره فعالیت محمد (دوره دبیرستان در تبریز) روشن است اینکه او با طلاب جوان علوم دینی در ارتباط فعال بوده و با آنها رفت و آمد داشته و با آنها بحث و جلسه داشته است؛ به طوری که پدر او به هنگام ورود محمد به دانشگاه بارها گفته بود: من فکر می‌کردم تو به قم خواهی رفت و آخوند خواهی شد». یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۶.

۴. با افراد نهضت و جبهه ملی در جلسات آنها و نیز در شرکت انتشار آشنا شده است. در این مورد در میثمی،

فعالیت حنیف‌نژاد تا آنجا که در چارچوب انجمن اسلامی بود، صورت علنی داشت. او با تشکیل جلسات هفتگی در دانشکده و سخنرانی در این جلسات و نیز دعوت از روحانیون یاد شده برای ایراد سخنرانی، نقش فعالی را ایفا می‌کرد. علاوه بر این، در خارج از دانشکده کشاورزی نیز در چارچوب «انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران» بیش از دیگران کوشا بود. همکاری با عناصری چون سعید محسن و تراب حق‌شناس در این مقطع بود.<sup>۱</sup> اما در چارچوب نهضت آزادی، فعالیت‌های وی به دلایل امنیتی همواره مخفی بود و در این ارتباط مسئولیت تشکیل حوزه‌ها و کلاس‌های سیاسی و یا برنامه‌های اعتصاب و تظاهرات را به طور غیرعلنی بر عهده داشت.<sup>۲</sup> از جمله جلسات مخفی که در این محدوده تشکیل شد، جلسه‌ای است که جلال‌الدین فارسی از آن یاد می‌کند و در درهٔ اوین - درکه - برگزار گردید. علاوه بر فارسی، در این جلسه حنیف‌نژاد و سعید محسن و بدیع‌زادگان نیز شرکت داشتند.<sup>۳</sup>

پس از دستگیری سران نهضت آزادی، در اول بهمن ماه ۱۳۴۱ - در آستانهٔ برگزاری رفراندوم شاهانه - حنیف‌نژاد نیز دستگیر شد. حنیف‌نژاد، طبق یادداشت‌های روزانهٔ مهندس بازرگان، در طول مدت زندان با سران نهضت در یک بند به سر می‌برد. بازرگان به عضویت حنیف‌نژاد در نهضت تصریح دارد و در بخش «خاطرات زندان»، ذیل تاریخ چهارشنبه ۴۲/۶/۶ اینگونه می‌نویسد: «کسانی که مانده‌اند، از نهضتی‌ها: حنیف‌نژاد - شبیانی - علی بابایی - حکیمی - جعفری - مجابی...».<sup>۴</sup> بازرگان تاریخ آزادی حنیف را دوشنبه ۴۲/۶/۱۱ قید می‌کند.<sup>۵</sup> برای دریافت موقعیت حنیف‌نژاد، نقل قسمتی از یادداشت‌های بازرگان، در بخش «صحبتی با خانواده»، ضروری است. در یادداشت مذکور، ذیل تاریخ سه‌شنبه ۴۲/۳/۱۴ آمده است:

روز یازدهم محرم است و ما این چند شب، مختصر مجلس سخنرانی و تذکر و زیارتخوانی داشتیم. دو شب مهندس [هاشم] صباغیان صحبت کرد، یک شب حنیف‌نژاد، دو شب شیخ

سنت‌الاولین... ج ۱: ص ۱۲، و یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۷ نیز مطالبی آمده است.

۱. نشریه پیکار، ش ۷۶، ۲۱ مهر ۵۹؛ ص ۱۵؛ قسمت پنجم مصاحبه با حسین روحانی و تراب حق‌شناس.

یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۷.

۲. نشریه پیکار، همان.

۳. فارسی، زوایای تاریخ: ص ۷۴.

۴. بازرگان، یادداشت‌های روزانه: ص ۷۸.

۵. همان: ص ۸۴.



مصطفی رهنما، یک شب دکتر سحابی، سه شب اول هم من.<sup>۱</sup>

در این تجربه حنیف نژاد از زندان به نظر می‌رسد اتخاذ شیوه‌های مسالمت‌آمیز برای تداوم مبارزه علیه رژیم پهلوی، به خصوص پس از دستگیری سران جبهه ملی و نهضت آزادی و سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد، دیگر در ذهن اشخاصی چون مهندس بازرگان نیز مطرح نبوده و نمی‌توانسته توجیه داشته باشد. حنیف نژاد خود نقل کرده است که مهندس بازرگان در زندان به او گفته بود: «نمی‌بینی این رژیم با آقای طالقانی و من و دوستانمان چه می‌کند؟ شما جوان‌ها باید فکری بکنید!»<sup>۲</sup>

نحوه تفکر سیاسی حنیف نژاد در دوران دانشجویی، متأثر از اندیشه‌ها و آثار مهندس بازرگان و آیه‌الله طالقانی بود؛ منتها رادیکال‌تر.<sup>۳</sup> او اگرچه اعتقاد داشت که اسلام مکتبی حیاتبخش، زنده و جامع است، اما در عرصه نظری و امدار منابع معرفتی متفاوت و گوناگونی بود و از منابع مختلفی همچون نوحبلی‌گری حاج یوسف شعار، تحصیلی‌مشربی مهندس بازرگان، قرآن‌گرایی به روایت طالقانی و تکامل‌گرایی یا تفسیر ترانسفورمیستی از قرآن به روایت سحابی و بالاخره مارکسیسمی عمدتاً به روایت مائوتسه تونگ، تأثیر پذیرفته بود.

بخش عمده صحبت‌های او در جلسات انجمن اسلامی و یا در بحث‌های خصوصی با دانشجویان و روحانیون نیز بر جنبه‌های سیاسی و اجتماعی مکتب اسلام و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی تأکید داشت و به شدت به انتقاد از افراد و از جمله روحانیونی می‌پرداخت که به این مسئله توجه نکرده‌اند یا سخن و عملشان مخالف آن بوده است. در همین زمینه نیز به کار فرهنگی اصولی و تشکل‌باور داشت. [در شهریور ۴۱] در دبیرخانه انجمن اسلامی - شرکت انتشار - همه سخنرانی‌های پرزرق و برق کردند. محمدآقا از طرف انجمن اسلامی دانشجویان سخنرانی کرد گفت: «شما که این قدر سخنرانی می‌کنید چرا به یکی از حرف‌هایتان عمل نمی‌کنید؟! گروه تشکیل بدهید و کار کنید.»<sup>۴</sup>

حنیف نژاد «روی این نکته تکیه می‌کرد که در رساله توضیح المسائل، اکثر مجتهدین ما صفحات بسیار

۱. همان: صص ۴۹۱-۴۹۲.

۲. فارسی، زوایای تاریخ: ص ۲۲.

۳. بیشتر مطالبی که در مورد عقاید و تفکر حنیف نژاد آمده، علاوه بر منابع پراکنده سازمان، از یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۱۷-۱۹ و اسناد باقیمانده ساواک و گفت و گوهای پژوهشی، برگرفته شده است.

۴. میثمی، سنت‌الاولین...، ج ۱: ص ۱۲.

زیادی را اختصاص به طهارات و نجاسات و آداب نماز و روزه داده‌اند و حال آنکه دربارهٔ جهاد و امر به معروف و نهی از منکر اصلاً مطلبی نمی‌نویسند و اگر هم می‌نویسند، بسیار محدود است. و یا مطرح می‌کرد که بسیاری از روحانیون ما صرفاً روی روایات و احادیث وقت خود را صرف کرده و می‌کنند و [حال آنکه] روی قرآن و نهج البلاغه تکیه‌ای ندارند و با آن آشنا هم نیستند.<sup>۱</sup> این افکار در همان زمان به وسیلهٔ علامه طباطبایی، آیه‌الله مطهری، دکتر بهشتی، مهندس بازرگان و آیه‌الله طالقانی تبیین و ابراز می‌شد.<sup>۲</sup>

از مسائلی که حنیف نژاد بر آن تأکید داشت، ارتباط دانشجویان مسلمان با روحانیون مبارز و فعال بود. او از این افراد برای سخنرانی و روشنگری دانشجویان دعوت به عمل می‌آورد تا در مجامع گوناگون دانشگاهی، به مناسبت‌های مختلف، شرکت کنند. اقدامات و حرکت‌های انقلابی امام خمینی (ره) را بسیار مثبت تلقی می‌کرد و آن را سرآغاز تحولی جدید در حوزهٔ علمیه و نهاد روحانیت می‌دانست. در آن دوران کوشش به عمل می‌آورد تا به سهم خود، هماهنگی میان فعالیت‌های سیاسی روحانیون مبارز و نهضت آزادی و انجمن اسلامی را تقویت کند.<sup>۳</sup>

تراپ حق شناس در مورد این گونه علائق، که مهم‌ترین تجلی آن دیدار با امام خمینی (ره) در قم بود، می‌نویسد:

در آن زمان انجمن اسلامی دانشجویان یک نهاد دانشجویی با گرایش‌های دموکراتیک بود. مجاهد شهید حنیف نژاد و من جزء شورای مرکزی انجمن‌های اسلامی دانشگاه بودیم و اعلامیه‌های ما دموکراتیسم انقلابی اقشار متوسط جامعه را به خوبی نشان می‌داد و به همین لحاظ برای برخی از همفکران ما و سران نهضت آزادی تندروانه جلوه می‌کرد... یکی از فعالیت‌های ما که در کنار کارهای تشکیلاتی مان انجام می‌دادیم، تماس با روحانیون مبارز بود که در اینجا فقط به تماس با آیه‌الله خمینی اشاره می‌کنم. یک بار پس از خرداد ۴۲ با مقدار [تعداد] قابل توجهی از دانشجویان انجمن اسلامی یک راهپیمایی در قم ترتیب دادیم و به منزل آیه‌الله خمینی، که تازه از زندان چند ماهه آزاد شده بود، رفتیم.<sup>۴</sup>

۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۸.

۲. برای آگاهی از آراء علامه طباطبایی، مطهری، بازرگان، طالقانی، بهشتی و... در خصوص وضعیت روحانیت در آن زمان و کمبودهای اساسی در حوزه‌ها ← بحثی دربارهٔ مرجعیت و روحانیت.

۳. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۸.

۴. نشریه پیکار، ش ۷۶: ص ۱۵.

در همین ملاقات<sup>۱</sup> بود که امام خمینی(ره) یکی از بیانات تاریخی خود را، که بیشتر بر محور تکذیب شایعات و دروغ پراکنی‌های مطبوعات شاه در مورد تفاهم روحانیت و رژیم قرار داشت، ایراد کرد. قسمت‌هایی از این بیانات، که به موضوع ملاقات مربوط می‌شود، از این قرار است:

هدف اسلام است، استقلال مملکت است، طرد عمال اسرائیل است، اتحاد با کشورهای اسلامی است. الان تمام اقتصاد مملکت در دست اسرائیل است، عمال اسرائیل اقتصاد ایران را قبضه نموده‌اند. [...] اینها [وابستگان اسرائیل] عمال استعمار هستند، باید ریشه استعمار را کند. آقایان سعی کنید در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببرید؛ تبلیغات مذهبی بکنید، مسجد بسازید، اجتماعاً نماز بخوانید. [...] وحدت مذهبی است که این اجتماع عظیم و فشرده را ایجاد می‌کند. اگر علاقه به استقلال ایران دارید، وحدت مذهبی داشته باشید. [...] والله اسلام تماش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مُدُن از اسلام سرچشمه می‌گیرد. [...] اگر راست می‌گویند برای بیکاران کار پیدا کنند. این جوان بعد از بیست سال تحصیل کار می‌خواهد؛ فردا که فارغ‌التحصیل می‌شود سرگردان است؛ اگر معاشش فراهم نشود نمی‌تواند دین خود را حفظ کند. شما خیال می‌کنید آن دزدی که شب‌ها از دیوار با آن همه مخاطرات بالا می‌رود و یا زنی که عفت خود را می‌فروشد، تقصیر دارد؟ وضع معیشت بد است که این همه جنایات و مفاسد[را]، که شب و روز در روزنامه‌ها می‌خوانید، به وجود می‌آورد.<sup>۲</sup> [...] کشتار پانزده خرداد از اعمال یک قشون بیگانه با ملت بدتر بود، آنها بچه‌ها را نمی‌کشتند، زن‌ها را نمی‌کشتند، [...] پانزده خرداد ننگ ملت بود زیرا از پول همین ملت، اسلحه تهیه شده و با این اسلحه مردم را کشتند.

یکی از روحانیون مبارز، حجة‌الاسلام علی حجتی کرمانی، طی مقاله‌ای که در روزنامه وظیفه به چاپ رسید، راهپیمایی مذکور را - که طلاب جوان هم در آن شرکت داشتند - طلیعة وحدت حوزه و دانشگاه برشمرد. البته بی‌تردید این اقدام، در آن دوران، حرکتی انقلابی بود.

آن طور که از نوشته‌های آية‌الله دکتر بهشتی بر می‌آید، در سال ۱۳۴۱ یا اوایل ۱۳۴۲، در یکی از جشن‌های «مبعث»، وی توسط انجمن اسلامی برای سخنرانی دعوت شد که این مراسم در سالن غذاخوری کوی دانشگاه در امیرآباد برگزار گردید. این سخنرانی و دعوت، زمینه‌ای برای یک طرح مطالعاتی در مورد «حکومت اسلامی» فراهم کرد که از جمله افراد پی‌گیر آن حنیف‌نژاد بود. دکتر بهشتی

۱. تاریخ این ملاقات ۲۱ فروردین ۱۳۴۳ است.

۲. صحیفه امام، ج ۱: صص ۲۶۷-۲۷۲.

می‌نویسد:

در این سخنرانی موضوعی را من مطرح کردم به عنوان «مبارزه با تحریف یکی از هدف‌های بعثت است»؛ و در این سخنرانی طرح یک تحقیقاتی اسلامی را ارائه کردم که آن سخنرانی بعدها در مکتب تشیع چاپ شد. مرحوم حنیف‌نژاد و چندتای دیگر از دانشجویان، که برای این دعوت به قم آمده بودند و عده‌ای دیگر از طلاب جوان که باز آنجا بودند، اینها اصرار کردند که این کار تحقیقاتی آغاز بشود. در پاییز همان سال ما کار تحقیقاتی را آغاز کردیم، با شرکت عده‌ای از فضلا، در زمینه حکومت در اسلام. ما همواره به مسئله سامان دادن به اندیشه حکومت اسلامی و مشخص کردن نظام اسلامی علاقه‌مند بودیم و این را به صورت یک کار تحقیقاتی آغاز کردیم...<sup>۱</sup>

از دیگر دیدگاه‌های حنیف‌نژاد این بود که «با انجمن حجتیه آن زمان که [به انجمن ضد بهائیت معروف بود و اکثر نیروهای جوان مذهبی را به خود جلب می‌کرد] و در تهران و شهرستان‌ها فعالیت وسیعی داشتند، شدیداً مخالف بود و آنها را مرتجع می‌دانست و معتقد بود که فعالیت آنها نه تنها کوچک‌ترین زبانی به حال رژیم ندارد بلکه حتی برای او بسیار هم مفید خواهد بود».<sup>۲</sup> حنیف‌نژاد، به گفته حسین روحانی که فضای زمان دانشجویی و اوایل فعالیت او را تصویر کرده است، «از نظر سیاسی دیدی روشن و تیز داشت و قادر بود در مقایسه با دیگران مسائل سیاسی روز را تجزیه و تحلیل نماید. اکثر روحانیون معروف آن روز، که در ارتباط نزدیک با دانشگاه بودند و قبلاً از آنها یاد کردیم، او را به عنوان یک عنصر مسلمان آگاه و روشنفکر می‌شناختند و او را می‌ستودند».<sup>۳</sup>

قبل از ۱۵ خرداد، مبارزینی مثل حنیف‌نژاد که در دانشگاه بودند، نسبت به توده مردم نظر چندانی خوشی نداشتند؛ چراکه می‌دیدند دیگران مبارزه می‌کنند ولی آنها لیبیک نمی‌گویند؛ و از این راه نتیجه می‌گرفتند که «مردم ما صلاحیت مبارزه را ندارند و شایسته فداکاری ما نیستند». بعد از ۱۵ خرداد، که در آن هنگام حنیف‌نژاد در زندان به سر می‌برد، «یکی از اولین چیزهایی که به ذهنش آمده بود ایمان به فداکاری توده‌ها و تحقیر خودش بود. می‌گفت: این توده‌ها خیلی فداکارند و این ما هستیم که صلاحیتش

۱. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۳ و ۴: ص ۴۴۵؛ به نقل از هفته‌نامه «بعثت»، سال سیزدهم، شماره ۱۶،

چاپ قم.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۸.

۳. همان: ص ۱۹.

را نداریم و دست روی نیاز اصلی‌شان نگذاشتیم؛ ما آنها را خوب بسیج نکردیم. این توده‌ها بیش از هزاران نفر در این قیام شهید داده‌اند»<sup>۱</sup>.

حنیف نژاد، پس از اتمام تحصیل، به سربازی رفت و ۹ ماه دوره خدمت سربازی را در شیراز به همراه سعید محسن (که دوره سربازی‌اش را البته در جهرم می‌گذراند) و اصغر بدیع‌زادگان گذراند؛ و بقیه خدمت را با درجه ستوان دوم وظیفه رسته توپخانه در اصفهان به اتمام رساند. بعد از پایان دوره سربازی، حدود یک سال در بخش مهندسی ماشین‌آلات کشاورزی سازمان عمران دشت قزوین، به عنوان کارمند، به کار پرداخت. از آن به بعد، برای همیشه، شغل اداری را رها کرد و به طور کامل انرژی و وقت خود را در اختیار مبارزه گذاشت.<sup>۲</sup>

#### ○ سعید محسن<sup>۳</sup>

سعید محسن فرزند سلیمان در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده مذهبی در زنجان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همانجا به پایان رساند. برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در سال ۱۳۴۲ از دانشکده فنی دانشگاه تهران، در رشته تأسیسات، مهندس شد. او به خاطر فعالیت‌های سیاسی دو بار به زندان افتاد. بار اول در تاریخ ۴۰/۹/۱۴ به جرم پخش تراکت و شرکت در میتینگ‌های جبهه ملی بازداشت شد و بار دوم در شب اول بهمن ماه ۱۳۴۰، که فردای آن پلیس به دانشگاه حمله کرد، به عنوان عضو «کمیته دانشجویان نهضت آزادی» همراه با چند تن دیگر دستگیر شد و پس از مدتی آزاد گردید. اولین تقابل سیاسی - فرهنگی سعید محسن با خانواده و به خصوص پدرش بود. عبدالله محسن، برادر کوچکتر سعید، می‌گوید:

خانواده ما، جد اندر جد، روحانی و از مراجع بودند. پدرم قبلاً معمم بوده که در زمان رضاشاه تغییر لباس می‌دهد و سردفتر می‌شود. پدرم با مرحوم [آیه‌الله سید محمد هادی] میلانی هم‌دوره بودند و با آقای بروجردی رفت و آمد داشت. به مرحوم [آیه‌الله سید محسن]

۱. میثمی، سنت‌الاولین...، ج ۲: ص ۸.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۶. البته در گفت و گوی بهمن بازرگانی قید شده که حنیف‌نژاد تا سال‌های ۴۸-۴۹ به کار اشتغال داشته است.

۳. بجز منابع ارجاع شده، این منابع نیز مأخذ قرار گرفتند: خلاصه پرونده‌ها...: محسن، سعید. زندگی‌نامه مجاهدین...: صص ۹-۱. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۲۰-۲۲.

حکیم هم نامه می نوشت. یادم است پس از فوت آقای بروجردی، یک بار در خانه روضه داشتیم، پدرم از سعید سؤال کرد: «مقلد چه کسی هستی؟» سعید هم گفت: «مقلد آقای خمینی». پدرم عصبانی شد. آخر او مخالف این چیزها بود.<sup>۱</sup>

ارتباط سعید با شخصیت‌هایی چون آیه‌الله طالقانی و مرتضی مطهری از روحانیون و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی از متفکرین غیرروحانی مسلمان، نشان‌دهنده جهت‌گیری ویژه او و بریدن از فضای سنتی خانواده است. در کنار فعالیت‌های سیاسی، در حرکت‌های انسانی مردمی نیز پیشقدم بود. در جریان سیل جوادیه در زمستان ۱۳۳۹، به اتفاق دیگر دانشجویان، برای تعمیر خرابی‌ها اکیپ‌های کمک تشکیل دادند که خود زمینه‌ای شد برای تشکلی دیگر در جریان زلزله قزوین (بوئین‌زهران). او به اتفاق اصغر بدیع‌زادگان و سایر دانشجویان ماه‌ها در منطقه زلزله‌زده به کارگری و کمک به مردم مشغول بود. پس از پایان تحصیل دانشگاهی، سعید ۱۸ ماه خدمت و وظیفه را انجام داد؛ هنگام تقسیم مأموریت، پس از آموزش‌های اولیه، او را - البته با تلاش خودش - به جهرم فرستادند،<sup>۲</sup> که ۹ ماه طول کشید. سعید از اقامت در جهرم استفاده کرد و با طبقات مختلف مردم - اعم از روحانیون، مردم عادی، روشنفکران و جوانان محصل و دانشجو - آشنایی و ارتباط برقرار نمود.

پس از بازگشت به تهران، مدتی به کارهای سیاسی پیشین ادامه داد و کوشید به بقایای نهضت آزادی، که سرانش در زندان بودند، سروسامانی دهد. ولی شرایط را به گونه‌ای یافت که احساس کرد باید کاری تازه انجام دهد. شرایط شغلی وقت بسیاری از او می‌گرفت؛ ابتدا در کارخانه «ارج» و سپس در

۱. گفت و گوها: عبدالله محسن.

۲. در زندگی‌نامه‌های منتشر شده توسط سازمان، چنین تعبیراتی آمده: «... به خاطر فعالیت‌ها و سابقه سیاسی‌اش او را به منطقه‌ای گرم در جنوب یعنی جهرم در فارس فرستادند و در واقع تبعید کردند.» این مطلب قطعاً صحیح نیست. سعید نظر به آشنایی با تراب حق شناس - که اهل جهرم بود - و چندتن از دانشجویان شیرازی مثل مشکین فام، خوشرو و ذوالانوار، منطقه فارس را برای خدمت انتخاب کرد. آموزش‌های نخستین جهرمی‌های عضو سازمان مانند ابراری، معظمی، آوخ و رحمانی در همین دوران خدمت و وظیفه سعید محسن صورت گرفت. اغلب در فاصله تعطیلی پنجشنبه و جمعه به شیراز می‌آمد و در جلساتی شرکت می‌کرد که روحانیونی چون محی‌الدین حائری شیرازی و مجدالدین محلاتی نیز در آنها حضور داشتند. اعضای شیرازی سازمان مانند زرین کفش، ذوالانوار، مشکین فام، بهپور، انتظارالمهدی، شاهسوندی، لغوی، مهدی و هادی محصل و... اغلب در این جلسات پرورده و شناسایی شدند. پس از پایان خدمت و وظیفه، سفر به شیراز توسط کادرهای بالای سازمان ادامه یافت که بیشتر سعید محسن، حنیف‌نژاد و ناصر صادق بدانجا می‌رفتند. خلاصه پرونده‌ها... ذیل اسامی ذکر شده. و نیز بخش‌هایی از خاطرات پراکنده و انتشار نیافته.

کارخانه پروفیل «سپنتا» مشغول شد. اختلاف با مدیران به خاطر دفاع از حقوق کارگران و اشتغال وقت‌گیر، فرصتی برای کار فکری و سیاسی برایش نمی‌گذاشت از این رو آن کارها را رها کرد و به استخدام غیررسمی وزارت کشور درآمد و از سال ۴۴ - عملاً - تصدی تأسیسات وزارت کشور را بر عهده گرفت. او تا سال ۱۳۴۸ به همین کار، که فقط صبح‌ها وقتش را می‌گرفت، مشغول بود. در طول این سال‌ها و حتی زمان مدیریتش در وزارت کشور، زندگی زاهدانه خود را تغییر نداد. برادرش می‌گوید:

در وزارت کشور پست حساسی داشت؛ حقوق خوبی هم داشت. اما وضع زندگی اش دو اتاق کوچک بود که اجاره کرده بود و حمام هم نداشت! در توالی یک شیلنگ آویزان کرده بود که با آن دوش می‌گرفت. یخچال نداشت، ماشین نداشت، با یک موتور رفت و آمد می‌کرد. شاید کل وسایل او، با حساب امروز، ۲۰ یا ۲۵ هزار تومان نمی‌شد. به خودش خیلی سخت می‌گرفت.<sup>۱</sup>

سعید محسن و محمد حنیف نژاد، از همان آغاز فعالیت‌های دانشجویی، با یکدیگر دوست و همفکر بودند. همکاری در انجمن اسلامی دانشگاه و حضور در «مسجد هدایت» و ارتباط مشترک با آیه‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، مهندس سبحانی، رحیم عطایی و روحانیون مترقی و مبارز تهران و قم با دوره خدمت و وظیفه‌شان نیز همزمان بود. مجموعه این هماهنگی‌ها و تجانس سیاسی و مذهبی باعث فعال‌تر شدن ارتباط این دو شد که سرانجام مشترکاً تصمیم به تأسیس «سازمان» گرفتند.<sup>۲</sup>

تفاوت در ویژگی‌های روحی و خصلتی حنیف و سعید، از عوامل مهم نضج و گسترش «سازمان» و توفیق در عضوگیری بود. اقتدار و انضباط در حنیف نژاد از یک سو و قدرت تحلیل، عاطفه و جاذبه فردی و روحیه همکاری در سعید محسن از سوی دیگر، هریک دیگری را تکمیل می‌کرد. «سعید اگر از نظر قدرت فکری و خلاقیت در حد محمد حنیف نژاد نبود اما در مقایسه با او، به دلیل هوش و حافظه و استعدادی که داشت، از انباشت ذهنی وسیعی در زمینه‌های مختلف مذهبی و سیاسی و اجتماعی برخوردار بود. سعید همچنین، برخلاف محمد، از قدرت بیان بسیار خوبی برخوردار بود.

سعید محسن، از جهت تیپی [در تشکیلات]، تابع حنیف نژاد بود. آدم عارف مسلکی بود؛ مثلاً وقتی به خانه تیمی می‌آمد اولین کارش این بود که آستین‌ها را بالا بزند و برود ببیند اگر در آشپزخانه ظرف کثیف

۱. گفت و گوها: عبدالله محسن.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۲۰.

مانده بشوید، اگر لوله‌ای خراب است درست کند، اگر جایی جارو کردنی است به آنها برسد.»<sup>۱</sup> یادم است که یک بار سعید ما را به «توچال» برده بود؛ از سمت «شهرستانک» پایین می‌آمدیم. یک پیرمرد خارکنده بود و داشت می‌برد؛ سعید بار را از دست او گرفت و شروع به صحبت کردند. پیرمرد گفت: «چه کاره‌ای؟» آن وقت‌ها وزارت کشور - محل کار سعید - روبه‌روی بازار بود؛ سعید گفت: «من جلو بازار حمّالی می‌کنم!»

[...] سعید ویژگی‌های فردی زیادی داشت؛ برای بچه‌های همسایه‌مان که یتیم بودند، در بانک حساب باز کرده بود. به دور از سیاست، خودش هم واقعاً زندگی ساده‌ای داشت؛ خیلی ساده زندگی می‌کرد.

[...] محمداقا، برعکس سعید، خیلی رک بود و خیلی هم خشن و آتشی بود. یک بار که من در رابطه با تشکیلات [از تبریز] به تهران آمده بودم، سعید به شیراز رفته بود که درس استراتژی بدهد. در شیراز - که گویا سعید مسئول آنجا هم بود - وارد خانه که می‌شود می‌بیند خیلی کثیف است؛ بلند می‌شود خانه را تمیز می‌کند، حتی لباس زیر بچه‌ها را می‌شوید؛ و در نتیجه از کار اصلی باز می‌ماند! وقتی که به تهران برگشت، محمداقا گفت: «چکار کردی؟» سعید گفت: «رفتم؛ آن دیگر چه جور خانه‌ای است؟! چرا بچه‌ها این قدر بی‌انضباط‌اند؟» خلاصه سعید شروع به انتقاد کرد که نظافت نبوده و... محمد هم خیلی تند گفت: «ما دکتر می‌فرستیم که برود بیماری مریض را معالجه کند؛ می‌رود ظاهر مریض را درست می‌کند. تو برو کار اساسی‌ات را بکن، آن انتقادات را هم بکن؛ ولی تو چرا دنبال جارو کردن و شستن می‌روی؟» محمداقا خیلی رک و تند بود ولی سعید این طور نبود؛ بیشتر عاطفی بود. از بچه‌های داخل زندان شنیدم که تمام موهای سعید دو ماهه سفید شده بود؛ بچه‌ها را که با آن وضع دیده بود، موهایش سفید شده بود.<sup>۲</sup>

پس از تأسیس سازمان،<sup>۳</sup> در زمانی که کادرهای سیاسی و فکری هنوز به قدر کافی نبودند و سازمان هم در ابتدای فعالیت خود قرار داشت، سعید به سختی کار می‌کرد و گاهی در هفته ۱۶ جلسه را اداره می‌کرد و آموزش می‌داد. مسئولیت سیاسی بر دوش او بود. او نیز مانند برخی دیگر از عناصر اولیه

۱. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲. گفت و گوها: عبدالله محسن.

۳. ذکر این نکته ضروری می‌نماید که تشکیلات مبارزاتی مورد بحث، در سال‌های نخست (تا پس از ضربه شهریور ۵۰) نامی - اعم از «سازمان» یا غیر آن - نداشت؛ و عنوان «سازمان مجاهدین خلق ایران» در زمستان ۱۳۵۰ در زندان طرح و وضع گردید.



سازمان، با اتکاء به باورهای مذهبی - که حتی زیارت عاشورا را در هیچ شرایطی ترک نمی‌کرد -<sup>۱</sup> بر «کیش شخصیت» و «خود محوری» نیز غالب آمده بود و این نکته از پیامی هم که در زندان به برادرش داد، بر می‌آید. عبدالله محسن می‌گوید:

وقتی در اوین بودیم من را به سلول انفرادی بردند. یک سرباز بود به اسم جبّاری، که موقع رفتن به دستشویی از زیر کلاهش کاغذی درآورد و به من داد. یک کاغذ سیگار بود که سعید با خودکار - ریز - روی آن نوشته بود: «عبدالله! من کارهای زیادی کردم؛ هم کارهای درستی داشتم، هم اشتباهاتی کردم. امیدوارم خدا و مردم مرا ببخشند؛ اشتباهاتم از روی عمد نبوده است. از تو و خانواده‌ام یک خواهش دارم: بعد از اینکه من مُردم (شک نداشته باشید که مرا اعدام می‌کنند) من را برای مردم، قهرمان نسازید.» همه‌اش همین بود و چیز دیگری نبود. ما هم همین کار را کردیم. [...]

اول انقلاب چندتا خانم و آقا آمدند با مادرم مصاحبه کنند؛ مادرم گفت: «اگر [سعید] کار خوب کرده برای خدا کرده و اگر کار بد کرده خدا او را ببخشد.»<sup>۲</sup>

### ○ عبدالرضا (عبدی) نیک‌بین رودسری<sup>۳</sup>

عبدی نیک‌بین فرزند یوسف در سال ۱۳۲۱ در یک خانواده کارمند در مشهد به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مشهد به انجام رساند. در سال‌های آخر دبیرستان در جلسات «کانون نشر حقایق اسلامی»، که استاد محمدتقی شریعتی آن را اداره می‌کرد، شرکت می‌نمود و از همانجا با مفاهیم مذهبی - سیاسی آشنا شد. برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در رشته ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران به تحصیل مشغول شد. از همان آغاز دانشجویی به فعالیت در انجمن اسلامی پرداخت. او به همراه تراب حق‌شناس، لطف‌الله میثمی و... با ارسال طوماری برای آیه‌الله میلانی در مشهد از هدف‌های مقدس روحانیت به پیشوایی آیه‌الله‌العظمی خمینی پشتیبانی نمود. متن طومار به شرح زیر می‌باشد:

بسمه تعالی

به حضور مبارک حضرت آیه‌الله‌العظمی جناب آقای حاج سیدمحمدهادی میلانی دام‌ظله‌العالی، هدف‌های مقدس روحانیت به پیشوایی مجاهد عالیقدر حضرت آیه‌الله‌العظمی

۱. گفت و گوها: عبدالله محسن.

۲. همان.

۳. خلاصه پرونده‌ها...: نیک‌بین، عبدالرضا. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۲۲-۲۳.

حاج آقا روح‌اله خمینی که عبارتند از [۱]:

- ۱- استقرار حکومت مردم بر مردم.
  - ۲- اجرای فوری انتخابات آزاد.
  - ۳- رعایت توافق قوانین مصوبه با موازین حقوق اسلامی و لغو هرگونه فرمان شخصی و تصویب‌نامه وزارتی که به عنوان قانون نامیده می‌شود.
  - ۴- بهبود وضع اقتصادی مردم ایران بویژه طبقات کارگر و دهقان و دیگر زحمتکشان.
  - ۵- جلوگیری از حیف و میل اموال عمومی یا صرف آن برای خواص خودی.
  - ۶- استخدام نیروهای مسلح کشور در جهت هدف‌های حقیقی و معین آنها نه خفقان افکار آزادخواهانه و سرکوبی حق‌طلبان.
  - ۷- دوستی صمیمانه با همه ملل اسلامی و دول آزاد شده اسلامی.
  - ۸- تقبیح همدستی با دولت پوشالی اسرائیل و ترویج صهیونیسم.
- مورد تأیید کامل ما امضاکنندگان ذیل است.
- ۱- عبدالرضا نیک بین ۲- لطف‌اله میثمی ۳- محمدحسین طاهری ۴- سیدمرتضی حق‌شناس ۵- جواد حکیم‌زاده ۶- قدس‌گرچی ۷- سیدعلی ابریشمی دانشجوی حقوق ۸- سیدابریشمی ۹- سیدمجتبی مفیدی دانش‌آموز دبیرستان مروی ۱۰- سیداحمد طباطبایی دانشجوی سال دوم پزشکی ۱۱- احمد ماکاراچی دانشجوی پزشکی ۱۲- سیدمصطفی مفیدی دانشجوی سال سوم پزشکی ۱۳- حسن طباطبایی ۱۴- حسن افتخار اردبیلی ۱۵- محمود سامی‌گر مدنی دانشجوی پزشکی.<sup>۱</sup>

عبدی در همین ارتباط با افرادی چون حنیف نژاد و سعید محسن آشنا شد و به تدریج، در جریان فعالیت‌های سیاسی، روابط نزدیک‌تری میان آنها ایجاد شد. او پس از دو سال تحصیل در دانشگاه، به دلیل اشتیاق به مطالعات و بررسی‌های سیاسی - اجتماعی، دانشکده را رها کرد و به طور تمام وقت به کار سیاسی پرداخت. میان این سه نفر جلسات و نشست‌های متعددی برقرار شد که طی آن، به مشورت و هم‌فکری دربارهٔ تحلیل اوضاع سیاسی - اجتماعی و شرایط نوین مبارزه پرداختند و به دلیل وحدت نظر در اغلب مسائل، نسبت به تشکیل سازمان به توافق رسیدند.

عبدی همچنین با افرادی چون آیه‌الله طالقانی و آیه‌الله مطهری و مهندس بازرگان ارتباط داشت و در جلسات آنها نیز شرکت می‌کرد، اما زاویهٔ برخورد او بیشتر، سیاسی و اجتماعی بود. به گفته میثمی «عبدی

۱. پرونده عبدالرضا نیک‌بین رودسری.

نیروی ایدئولوژیک و پرمطالعه‌ای بود.<sup>۱</sup> در مقطع بنیان‌گذاری سازمان، مسئولیتی در زمینه مسائل اعتقادی نپذیرفت و روی مسائل اقتصادی و سیاسی کار می‌کرد. به جهت تماس با افراد نهضت آزادی، ساواک در تاریخ ۴۳/۴/۲۴ تصمیم گرفت او را دستگیر کند ولی موفق نشد. آشنایی وی با سعید محسن و محمد حنیف‌نژاد و برگزاری جلسات متعدد با آنان منجر به پایه‌گذاری سازمان مجاهدین خلق ایران گردید. همکاری وی با سازمان تا سال ۱۳۴۷ ادامه داشت، اما به علت ابتلاء به بیماری صرع از یک سو و مخالفت او با تمرکز بر کارهای تئوریک در سازمان، کناره‌گیری نمود و یک سال بعد نیز ازدواج کرد. حنیف‌نژاد نیز علت جدایی وی را بیماری صرع می‌داند. به نوشته حسین روحانی، نیک بین «وقت اصلی خود را صرف مطالعه و به اصطلاح کار تئوریک و تهیه و تنظیم مقالات و متون سیاسی و اقتصادی که بخشی از برنامه آموزشی کلاس‌ها و حوزه‌ها [ی تشکیلاتی] را تشکیل می‌داد، می‌نمود.»<sup>۲</sup> میثمی نیز در این باره نوشته است: «مقاله‌های آموزشی جمع [سازمان]، تا جایی که من اطلاع داشتم به قلم آقای عبدی [نیک بین] بود. یادداشت‌هایش را جمعی تهیه می‌کردند، وقت آزاد، زیاد داشت و خوش قلم بود، آنها را می‌نوشت.»<sup>۳</sup> میثمی علت جدایی نیک‌بین را «عمل‌گرایی» وی می‌داند و می‌نویسد: «آقای عبدی هم می‌گفت یا ترور شاه، یا بقیه کارها فایده ندارد»<sup>۴</sup> اما حسین روحانی ادعا می‌کند که وی به دلیل «ضعف انگیزه‌ای مبارزاتی» و «روحیه انفعالی» از سازمان کناره‌گیری کرده بود که با توجه به سایر اطلاعات موجود به نظر می‌رسد توصیف وی صحیح نمی‌باشد.

نیک‌بین پس از جدایی از سازمان به زندگی عادی روی آورد و به جهت انصراف از تحصیل در شرکت کارتن‌سازی میهن مشغول به کار شد. ساواک در مورخه ۵۲/۱۰/۱۰ اقدام به دستگیری و بازداشت وی نمود و پس از بازجویی‌های متعدد وی را به ۱۸ ماه حبس محکوم کرد. او پس از طی دوران محکومیت، در تاریخ ۵۴/۳/۳۱ به علت عدم همراهی و همکاری با ساواک و مخالفت با مصاحبه تلویزیونی، سال دیگری را اضافه بر محکومیت در زندان بسر برد و در نهایت در تاریخ ۵۵/۵/۲۴ آزاد شد.

۱. میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۳۳۱.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۱.

۳. میثمی، از نهضت آزادی...: ص ۳۳۰.

۴. همان: صص ۲۹۴ و ۳۹۹. میثمی، آنها که رفتند: ص ۷۷.




محمد حنیف نژاد

شماره جلد  
۲۹۷۱۲

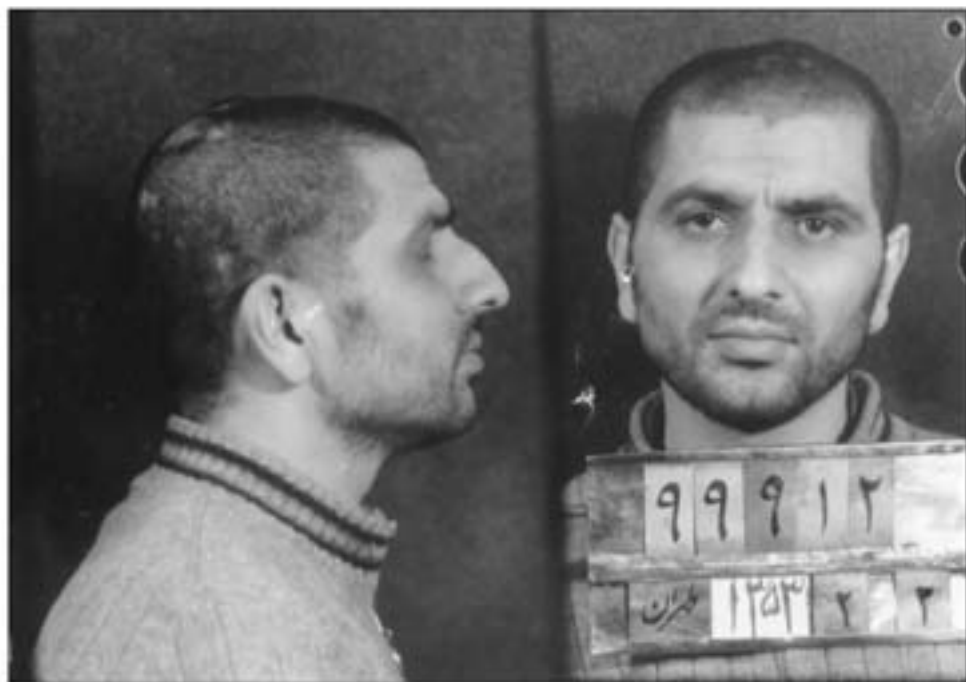
نام محمد  
شهرت حنیف نژاد  
نام پدر حسین‌الله  
شغل دانشکده کشاورزی کرج  
نام و شهرت قبلی  
شماره شناسنامه ۴۷  
تاریخ و محل صدور ۴۷ حوزه آفریمن  
تاریخ و محل تولد ۱۳۱۸

آخرین عکس اصال شود





سعید محسن



عبدالرشاد نیک‌بین رودسری

## □ بحث‌های اولیه، در آستانه تشکیل

در نشست‌های نخستین که بین محمد حنیف نژاد، سعید محسن، عبدی نیک‌بین و حسن افتخار جهرمی<sup>۱</sup> برقرار می‌شد، بررسی و تحلیل مبارزات مردم ایران - به خصوص از سال‌های قبل از کودتای ۱۳۳۲ تا مقطع ۴۲-۱۳۳۹ و قیام خونین ۱۵ خرداد - محور مباحث قرار گرفت و این نتایج به دست آمد:

۱- مردم ایران، چه از نظر سیاسی و اجتماعی و چه از نظر اقتصادی، در بدترین شرایط تاریخی خود به سر می‌برند. مبارزات طولانی و فرساینده مردم، چه در گذشته و چه در حال و به ویژه در بارزترین شکل آن در قیام ۱۵ خرداد، همه به خاطر تأمین آزادی و استقلال ایران از زیر یوغ امپریالیست‌ها - به خصوص امپریالیسم آمریکا - و رژیم سرسپرده پهلوی بوده است.

۲- به نتیجه نرسیدن مبارزات مردم، در تمامی این دوره‌ها و از جمله در مقطع ۱۵ خرداد، نه به خاطر کوتاهی و عدم شرکت فعال آنها در مبارزه و تن ندادنشان به فداکاری و جانبازی بوده است بلکه در اساس، ایراد اصلی متوجه ماهیت سازشکارانه و عملکردهای رفرمیستی و لیبرالیستی احزاب و سازمان‌هایی چون جبهه ملی، حزب توده و حتی نهضت آزادی است. این احزاب و نیروهای سیاسی، به دلیل ماهیت و خصلت سازشکارانه خود در قبال آمریکا و رژیم پهلوی، خط مشی رفرمیستی و اصلاح‌طلبانه در پیش گرفته، سعی داشته و دارند که مبارزه مردم را در چارچوب قانون اساسی شاهنشاهی و مبارزات پارلمانتاریستی محدود نمایند. واکنش سران زندانی نهضت آزادی نسبت به اعلامیه‌های تند و رادیکال دانشجویان و بقایای انقلابی نهضت در بیرون از زندان و تکذیب انتساب آن اعلامیه‌ها به نهضت، از موارد این گونه سازشکاری است.

۳- روحانیت مبارز ایران، گرچه برخلاف این نیروها مبارزه جدی‌تری را به رهبری آیه‌الله خمینی علیه شاه و لویح شش‌گانه او دنبال کرده و می‌کند، لیکن این مبارزه نیز از آن جهت که متکی به یک تشکیلات منسجم نیست و آشنایی به زیر و بم مبارزه و پیچیدگی‌های آن وجود ندارد، نمی‌تواند به نتیجه مطلوب دست یابد. تنهایی و انفراد آیه‌الله خمینی و عدم همراهی دیگر مراجع و حوزه‌های مشهد و نجف با وی نشان دهنده این است که حرکت ایشان، اقدامی فردی است و پشتوانه نهادین و تشکیلاتی ندارد.

۴- سرکوب خونین و شکست قیام مردمی ۱۵ خرداد، که منجر به شهادت هزاران مسلمان مبارز - از هر

---

۱. حسن افتخار جهرمی که در آن زمان دانشجوی پزشکی و عضو نهضت آزادی بود، با حنیف نژاد و سعید محسن آشنایی داشت. چندی بعد کناره گرفت ولی با مرکزیت سازمان تا سال‌ها بعد ارتباط غیرتشکیلاتی داشت.

قشر و طبقه - گردید و ناتوانی سازمان‌هایی چون جبهه ملی و نهضت آزادی در رهبری و بسیج مبارزات مردم، به خوبی ثابت کرد که دوران مبارزه مسالمت‌آمیز در ایران به سر آمده است. برای نابودی شاه و از بین بردن سلطه امپریالیسم در ایران و تأمین خواست‌های برحق مردم محروم و ستمدیده ایران، راهی جز «مبارزه مسلحانه» باقی نمانده است. از این رو باید ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را به عنوان نقطه عطف و به منزله پایان راه‌حل‌ها و خط‌مشی‌های مسالمت‌آمیز و سرآغاز مبارزه مسلحانه با دشمن به شمار آورد.

پس از سرکوب ۱۵ خرداد، مبارزه به شیوه‌های گذشته دیگر امکان ندارد، زیرا قدرت حاکم اجازه هیچ گونه فعالیت سیاسی علنی را نمی‌دهد. در حقیقت مبارزه با بن‌بستی روبه‌رو شده است که شکستن آن احتیاج به گزینش شیوه‌های تازه‌ای برای مبارزه دارد. پیروزی مردم الجزایر بر استعمار فرانسه، پس از هفت سال مبارزه و دادن بیش از یک میلیون قربانی، مبارزات خلق ویتنام علیه امپریالیسم آمریکا، پیروزی انقلابیون در کوبا و حاکمیت مردم بر آن سرزمین، به رغم حمایت امپریالیسم آمریکا از دیکتاتور آن و... عواملی هستند که امیدواری ما را به شیوه جدید «مبارزه مسلحانه» بر می‌انگیزند.

۵- از دیگر عوامل شکست جنبش و حرکت‌های سیاسی، «حرفه‌ای» نبودن مبارزه و «علمی» نبودن آن است. در گذشته بارها شاهد بوده‌ایم که افرادی در موضع رهبری سازمان‌های سیاسی و مبارزات مردم قرار می‌گرفتند که صلاحیت و پیچیدگی لازم را برای این کار نداشتند؛ و مهم‌تر اینکه این افراد، مبارزه را نه به عنوان یک مسئله اصلی و فوری در زندگی خود، که به عنوان مسئله‌ای کاملاً حاشیه‌ای مورد توجه قرار می‌دادند. هر کس شغل و حرفه خود را داشت و دودستی به آن چسبیده بود و اگر فرصتی پیدا می‌کرد، در صحنه‌های سیاسی نیز - در صورت بی‌خطر بودن آن - حضور می‌یافت.

۶- مبارزه با رژیم شاه و امپریالیسم آمریکا، گرچه توسط توده‌های محروم صورت می‌گیرد و همواره آنها هستند که در این مبارزه نقش اصلی را ایفا می‌کنند و در این راه از همه چیز خود می‌گذرند، اما صرف این فداکاری و از خود گذشتگی نمی‌تواند تأمین‌کننده پیروزی باشد. این مبارزات زمانی منجر به رهایی مردم از زیر بار ستم و سلطه رژیم شاه و اربابان آمریکایی‌اش خواهد شد که توسط یک سازمان منضبط و آهنین (تشکیلاتی که عناصر آن را افرادی مسلمان، مؤمن و فداکار تشکیل می‌دهند که حاضر به مبارزه‌ای حرفه‌ای باشند) رهبری شود دیگر دوره جمع‌های محفلی و تشکیلات بی‌در و پیکر گذشته طی شده است؛ و تجربه‌های پیروز انقلاب‌های روسیه، چین، کوبا و الجزایر نشان داده که جز با

تشکیلاتی این چنین نمی‌توان مبارزه را به پیروزی رساند. تجربه‌های انقلابی جهانی متکی بر یک اصول لایتغیر علمی است که آن را «علم مبارزه» می‌دانیم.<sup>۱</sup>

### □ تأسیس سازمان و عضوگیری‌ها

به دنبال مباحثی که صورت گرفت، حنیف نژاد، سعید محسن و عبدی نیک‌بین در شهریور ماه ۱۳۴۴ تصمیم به تشکیل سازمانی گرفتند که در آینده بتواند واجد ویژگی‌های موردنظر باشد و توان رهبری مبارزه مردم را داشته باشد. در این جهت، به نحوی مخفیانه و نامحسوس، از مسئولان انجمن‌های اسلامی دانشکده‌های مختلف در تهران و شهرستان‌ها و نیز بقایای نهضت آزادی، که نیروی جوان و تحصیل‌کرده بودند، خواسته شد افرادی را معرفی نمایند تا برای آنها کلاس‌های ویژه آموزش سیاسی - ایدئولوژیک گذاشته شود. این افراد می‌بایست شرایط و خصوصیات زیر را می‌داشتند:

الف - اعتقاد به اسلام؛ به طور قطع «مسلمان بودن» از شرط‌های اولیه عضوگیری بود و مطلقاً انعطافی در این مورد نشان داده نمی‌شد.

انگیزه‌های مذهبی مبنا بود. ما در افرادی که می‌خواستیم انتخاب کنیم، این را معیار قرار می‌دادیم ... در دانشگاه هم با اینکه برنامه‌های مذهبی نبود ولی اگر می‌دیدند که کسی روزه می‌گیرد یا نماز می‌خواند یا کتاب‌های مهندس بازرگان و دکتر سبحانی (مثل خلقت انسان) یا آقای طالقانی (مثل جهاد و شهادت) را در دست کسی می‌دیدیم، به دنبال او می‌رفتیم.<sup>۲</sup> در خاطریم هست که از مسائل امنیتی که رعایت می‌شد این بود که سراغ چپی‌ها نمی‌رفتند؛ چون می‌گفتند مذهبی‌ها برای همکاری مورد توجه ساواک قرار نمی‌گیرند، در حالی که چپی‌ها به دلیل گرایش‌های فسادانگیزشان، که آدم‌های خوشگذران و عرق خور و مادی‌گرایی هستند، آلوده‌دستگاه‌های اطلاعاتی می‌شوند. این شناخت و تحلیلی بود که ما داشتیم.<sup>۳</sup>

ب - اطمینان از نظر امنیتی؛ این عامل از ابعاد مختلف مورد توجه قرار می‌گرفت و از جمله آنها «انضباط پذیری» افراد بود.

این‌طور که به ما گفتند ... می‌خواستند افرادی که شناخته شده هستند و ساواک

۱. شرح تأسیس...: صص ۱۴-۱۶ و صص ۲۳-۲۴. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۸-۱۰.

۲. گفت و گوها: عبدالله محسن.

۳. گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.



می‌شناسدشان نباشند. ترجیح می‌دادند افرادی باشند که برای ساواک ناشناس‌اند و از صفر شروع کرده‌اند. [...].

[حنیف نژاد] روی انضباط خیلی تأکید می‌گذاشت. مثلاً یکی از پارامترهایی که باعث شد بچه‌های فعال قدیمی را به تشکیلات نیاورند همین بود. حنیف نژاد معتقد بود بچه‌های فعال قدیمی مثل [محمد] غرضی و لطف‌الله میثمی و پرویز یعقوبی حرف شنو نیستند. مثلاً احمد رضایی از بچه‌های فعال قدیمی بود ولی تا دستگیری ما موضع بالایی در تشکیلات نداشت؛ در حالی که بچه‌هایی که عضوگیری شده بودند منضبط‌تر و حرف‌شنوتر بودند. بچه‌هایی مثل محمد مفیدی حرف شنوی نداشتند. مصطفی جوان خوشدل بارها تویخ شد و همیشه هم از خودش انتقاد می‌کرد که «حق با شماست و تأثیر آن روابط گل و گشاد سابق هنوز روی من هست»<sup>۱</sup>.

ج - عدم وابستگی به خانواده، شغل و مظاهر زندگی مصرفی؛

[حنیف نژاد] می‌گفت اصلاً با خانواده نباید صحبت کرد. شعارش این بود که خانواده جلوی استعمار است، پیشقدم استعمار است؛ آدم از طریق خانواده است که به شعارهای استعمار جذب می‌شود؛ از جمله مثلاً ازدواج کردن و دنبال زندگی رفتن و این چیزها. می‌گفت کسی که می‌خواهد مبارزه کند نباید ازدواج کند و باید فول‌تایم انقلابی بماند.<sup>۲</sup>

د - نگران محرومیت‌ها و وضع نابسامان جامعه بودن؛<sup>۳</sup>

ه - خصلت مبارزه جویانه داشتن و آمادگی فداکاری و گذشت در راه مبارزه.

به دنبال این توصیه، تعداد قابل توجهی از دانشجویان دانشکده‌ها برای این کار معرفی شدند و به تدریج در کلاس‌های سه چهار نفره متشکل گشتند. این کلاس‌ها هفته‌ای یک بار برای آموزش تشکیل می‌شد. بسیاری از این افراد که در کلاس‌ها شرکت می‌کردند، از همان ابتدا و حتی تا پس از مدتی، از مسئله تشکیل گروه و برنامه آن اطلاعی نداشتند. تصور آنها این بود که در این کلاس‌ها صرفاً آموزش سیاسی و متون اسلامی (مثل قرآن و نهج البلاغه)، که در گذشته هم سابقه داشت، مطرح است و نه چیزی بیش از آن. با گذشت زمان و آشنایی با آموزش‌های اولیه سازمان و توضیح به موقع مسئولان آموزشی، مسئله اصلی برایشان روشن می‌شد و عموماً خود طالب و خواستار ادامه آن راه و برنامه

۱. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲. همان.

۳. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۱۰-۱۱.

می‌شدند.

شیوه کلی در عضوگیری موردی این بود که ابتدا افرادی در نظر گرفته می‌شدند؛ پس از آن، در حوزه (کلاس) با مسئول مربوطه در مورد شخصیت و ویژگی آن فرد و میزان صلاحیتش برای عضوگیری صحبت می‌شد و آن‌گاه به طریق ارتباط مستمر - بجز حضور در کلاس‌ها - شناسایی و آزمایش می‌شد. چند ماه با فرد، دوست نزدیک بودیم و مثلاً جاهای خطرناک می‌بردیمش که ببینیم می‌ترسد یا نه؛ و چکاپ می‌کردیم و بحث می‌کردیم. شاید چند ماه بعد از آشنایی، تازه مسئله تشکیلات را با او مطرح می‌کردیم.<sup>۱</sup>

همان‌طور که گفته شد کلاس‌ها هفته‌ای یک بار در منزل یکی از افراد حوزه و یا در کوه به صورت مخفی تشکیل می‌شد و موارد آموزش، توسط مسئول حوزه‌ها، در طول نصف روز و گاه یک روز کامل تدریس می‌گردید. مسئولیت حوزه‌ها در شروع کار منحصرأ بر عهده محمد حنیف نژاد و سعید محسن بود و عبدی نیک‌بین که کمتر توان این کار را داشت، عموماً به کارهای تئوریک به خصوص در قسمت سیاسی می‌پرداخت.<sup>۲</sup>

## □ برنامه‌های آموزشی

### ○ آموزش‌های نظری

برنامه آموزش نظری شامل چهار بخش بود که یکی پس از دیگری مورد بحث قرار می‌گرفت. در هر کدام از این چهار بخش، روش آموزش به این ترتیب بود که ابتدا در هر قسمت مسئول حوزه توضیحات لازم را می‌داد و سپس سوالات افراد مطرح می‌شد و پاسخ ارائه می‌گشت. در هر جلسه، درباره مباحث جلسه بعد، سوالاتی از سوی مسئول طرح می‌گردید و افراد موظف بودند آنها را در هفته بعد به طور کتبی تحویل دهند. برنامه‌های آموزشی عبارت بودند از:

۱- آموزش‌های ایدئولوژیک؛ برای هماهنگی و انطباق فرد با معیارها و اصول ایدئولوژیک سازمان و احراز وحدت ایدئولوژیک. متون اصلی ایدئولوژیک در درجه اول عبارت بودند از قرآن و نهج البلاغه و سپس کتب مهندس بازرگان (از جمله راه طی شده، خدا در اجتماع، مسئله وحی، عشق و پرستش،

۱. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۱.

اسلام مکتب مبارز و مولد) و آیه‌الله طالقانی (از جمله تفسیر پرتوی از قرآن) و دکتر یدالله سبحانی (از جمله انسان و تکامل و خلقت انسان) و آثار آیه‌الله مطهری (از جمله بیست گفتار). در کنار مطالعه و بحث روی مضمون این کتاب‌ها، اولاً از یک متن دست‌نوشته حدوداً ۴۰ صفحه‌ای، که مضمون آن بیشتر با کتاب راه طی شده مطابقت داشت و مشترکاً توسط حنیف نژاد و سعید محسن تهیه شده بود و ثانیاً از کتاب چهار مقاله فلسفی «مائو»، به خصوص مقالات «درباره عمل» و «تضاد»، نیز برای آموزش ایدئولوژیک استفاده می‌شد.

آموزش‌های ایدئولوژیک نیز دارای سه مرحله بود:

الف - آموزش قرآن (با استفاده از ترجمه معزی) به این صورت بود که برخی از سوره‌های آن و در حوزة اول سوره «توبه»، برای تفسیر تعیین می‌گردید؛ هر هفته چند آیه در نظر گرفته می‌شد تا اعضای حوزة روی آن فکر کنند و در جلسه بعد، این آیات مورد بحث و تفسیر قرار می‌گرفت. آموزش نهج البلاغه (با استفاده از ترجمه فیض الاسلام) بدین صورت بود که برخی از خطبه‌های حضرت علی (ع)، از آن جمله وصیت امام به فرزندان در هنگام شهادت و نامه به عثمان بن حنیف والی بصره و فرمان به مالک اشتر، مورد بحث قرار می‌گرفت. این مباحث بعدها به صورت جزوه در داخل سازمان منتشر شد.

ب - مرحله بعدی آموزش، آشنایی با تاریخ اسلام و دیدگاه‌های صاحب نظران مسلمان بود. متنی که بیشتر مبنا و محور این مرحله از آموزش قرار داشت، کتاب راه طی شده تألیف مهندس بازرگان بود. توسط مسئول، سؤالات مختلف از هر فصل کتاب تهیه می‌شد و به اعضای حوزة ارائه می‌گشت. آنها موظف بودند ضمن مرور بر آن فصل کتاب، هر سؤال را تجزیه و تحلیل کنند؛ و آن‌گاه این پاسخ‌ها در کلاس مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت.

ج - مرحله آخر آموزش ایدئولوژیک، «متدلوژی» بود که بعدها به صورت کتاب شناخت مدون شد. در این مرحله، با استفاده از مدارک دست دوم مارکسیستی (مثل آثار فلسفی «مائو»، اصول مقدماتی فلسفه اثر «ژرژ پولیتسر» و ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی نوشته «استالین») روش شناخت دیالکتیکی مورد بحث و آموزش قرار می‌گرفت. این بحث‌ها به عنوان «اصول شناسایی دینامیک» به مثابه «علم» پذیرفته شده بودند و مقدمه و زمینه هر نوع تحلیل قرار می‌گرفتند.<sup>۱</sup>

۱. همان: ص ۱۲. گفت و گوها. شرح تأسیس...: صص ۲۸-۳۰.

۲- آموزش‌های سیاسی - اجتماعی؛ برای آشنایی با «علم مبارزه»، تجربیات انقلاب‌های دیگر، آشنایی با مواضع سیاسی - استراتژیک سازمان و همچنین پیدا کردن توان تحلیل مسائل سیاسی، در جهت اتخاذ تاکتیک‌های متناسب برای برخورد با مانورهای رژیم. آموزش سیاسی در درجه اول مبتنی بر بحث‌هایی بود که متون اصلی آن را عبدی نیک‌بین، تهیه می‌کرد.<sup>۱</sup> مهمترین متن در این مرحله جزوه مبارزه چیست و به خصوص مبحث «چه باید کرد» در آن بود که تعیین کننده‌ترین اثر سیاسی - استراتژیک در سال‌های نخست تکوین سازمان به شمار می‌رود. در این جزوه شرایط پس از ۱۵ خرداد مورد تحلیل قرار گرفته و در پاسخ به این سؤال که در این شرایط چه باید کرد، مسئله مبارزه مسلحانه و ضرورت اقدام بدان - به‌رغم تمام محدودیت‌ها و اشکالات موجود - مطرح شده بود؛ و این شرط مورد بحث قرار گرفته بود که این حرکت باید آگاهانه صورت گیرد و قبل از آن، دانش و فن مبارزه - در ابعاد مختلف آن - فرا گرفته شود و سپس متعهدانه و مسئولانه در عمل به کار گرفته شود. در یکی از منابع اصلی سازمان اهم مطالب جزوه مبارزه چیست - به صورت فهرست‌وار - بدین شرح آمده است:

[۱]- هدف استراتژیک مرحله اول، تربیت مسئولان همه‌جانبه (عناصری که بتوانند در آینده رهبری مبارزه را عهده‌دار شوند) تعیین شده بود؛ یعنی در واقع جبران ضعف اصلی مبارزات گذشته.

[۲]- دشمن اصلی (سد اصلی راه تکامل در مرحله کنونی) را امپریالیزم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا مشخص کرده با ویژگی‌های زیر توضیح می‌دهد:

الف - امپریالیزم خوی جهان‌خواری دارد.

ب - هیچ رابطه انسانی بین امپریالیسم و خلق‌های تحت سلطه وجود ندارد. هرچه هست، یا اسارت است یا نبرد آزادی‌بخش.

ج - امپریالیزم<sup>۲</sup> ضربه‌پذیر است، چه از درون و چه از بیرون (امپریالیزم بیرکاغذی است).

[۳]- بر ضرورت کار تئوریک (به خصوص ایدئولوژی) به عنوان کار مرحله‌ای تأکید شده و

---

۱ سعید محسن در یکی از بازجویی‌های خود در این باره می‌گوید: چون [عبدی نیک‌بین] از لحاظ مطالعات اقتصادی نسبت به ما جلو بود من و محمد حنیف‌نژاد در این مورد از وی استفاده می‌کردیم. او تا اوایل سال ۴۶ در جریان کارهای ما بود و در بعضی از موارد تعلیماتی همفکری می‌کرد، به خصوص کتاب‌های اولیه که اغلب کتاب‌های درسی دانشکده حقوق بود وی همه را مطالعه و تجویز می‌کرد. ر.ک: پرونده سعید محسن.

۲. رسم‌الخط منبع عیناً حفظ شده است؛ چنانکه ملاحظه می‌فرمایید چند بار و هر بار فقط به فاصله چند کلمه، املائی فارسی کلمه Imperialism به دو شکل متفاوت آمده است.

گرایش‌های ماجراجویانه تخطئه گردیده است. و قابل ذکر است که در آن شرایط، تحت تأثیر انقلاب الجزایر و سایر انقلابات جهانی و سرکوب [قیام] ۱۵ خرداد، گرایش‌های ماجراجویانه به شدت رشد کرده بود؛ که مظاهر آن را در بعضی گروه‌های خود به خودی آن زمان مشاهده می‌کنیم؛ ولی تأیید شده بود که ما هم دست به عملیات قهرمانانه خواهیم زد، اما بعد از کسب آمادگی لازم.

[۴]- برای دچار نشدن به ذهنیت (به علت کار تئوریک زیاد) جامعه‌گردی، که خود در عین حال می‌تواند ما را به شناختی عینی از توده‌های مردم (مشکلات و خواست‌هایشان) برساند، پیشنهاد می‌شود. ولی در عین حال لازمه جامعه‌گردی را داشتن حداقل آمادگی تئوریک (مسلح بودن به تئوری و دانش انقلابی) نسبت به مسائل اجتماعی می‌داند.

[۵]- بر ضرورت مکتبی بودن مبارزه و نیز داشتن سازمانی انقلابی با انضباط آهنین تأکید شده و بر مخفی‌کاری و حرفه‌ای بودن در امر مبارزه، به عنوان عوامل و شرایط ضروری یک انقلاب پیروزمند، انگشت گذاشته شده است. همچنین تحلیلی از اقشار و طبقات اجتماعی و نیروهای مبارز و فعال در صحنه اجتماعی به عمل آمده است.<sup>۱</sup>

در توصیفی جزئی‌تر، در جزوه مبارزه چیست - که شاید بتوان آن را مهم‌ترین نوشته سازمان در همه دوره‌های آن دانست، «مطرح می‌شد که مبارزه احساس نیست؛ مبارزه علم است. چه علمی است؟ علمی است که بشر با آن موانع راه زندگی بهتر را برمی‌دارد. انسان همیشه می‌خواهد بهتر زندگی کند و همیشه موانعی جلو راهش هست. بعد در مورد تاریخچه تکامل زمین و تاریخچه تکامل انسان می‌گفت و اینکه انسان چگونه انسان شد و چگونه غول شد. به این ترتیب فرد با مسائل تکاملی آشنا می‌شد. در آن جزوه مطرح می‌شد که بشریت همواره سعی کرده که نیازهای خودش را از طبیعت برطرف کند؛ بعضی وقت‌ها زنده ماندنش تهدید می‌شده، گاهی توسط بیماری و گاهی توسط حیوانات وحشی تهدید می‌شده و... خلاصه در تمام این مراحل مختلف سعی کرده موانع را بردارد و زنده و باقی بماند. بعد مطرح می‌شد که الآن چه سدهایی در مقابل پیشرفت بشر وجود دارد؛ موانع شمرده می‌شد که در رأس این موانع، امپریالیسم قرار می‌گرفت؛ یعنی برای اینکه بشر به سعادت خودش نزدیک شود باید این مانع را که بزرگترین مانع بر سر راه تکامل اوست برطرف کند و بجنگد و مبارزه کند. و بعد مطرح می‌شد که کسی که

۱. شرح تأسیس...: صص ۲۳-۲۴.

می‌خواهد با امپریالیسم مبارزه کند با شعار به جایی نمی‌رسد و باید آن را بشناسد».<sup>۱</sup> نکته قابل توجه در خصوص جزوه مبارزه چیست این است که جوهر و اصول باورهای سازمان، از درون آن استخراج می‌شد و مطالبی که در مراحل بعد از متون کلاسیک مذهبی نقل می‌شد، در واقع، انطباق‌هایی بود که با آن اصول صورت می‌گرفت. در «بیانیه تغییر مواضع»<sup>۲</sup> نیز همین نتیجه‌گیری صورت گرفت که آن را با اندکی تلخیص در اینجا ذکر می‌کنیم.

«... آن مفاهیمی که اعتقاد به آنها تفکر مذهبی موجود در سازمان ما را از نظر رایج مذهبی در جامعه - حتی مترقی‌ترین شاخه‌های آن - ممیز می‌ساخت و آن را صورتاً در فاز بالاتری از استنباط علمی و مترقی سیاسی - اجتماعی قرار می‌داد، بر اصول زیر استوار بود:

۱- پذیرش اصل تکامل عمومی جهان؛ قبول این اصل در پهنه استنباط‌های سیاسی - تشکیلاتی سازمان تأثیر بسزایی دارد. در مقاله مبارزه چیست، می‌خوانیم:

...به طور کلی مبارزه را از نقطه نظر خودمان چنین تعریف می‌کنیم: مبارزه عبارت است از برداشتن هرگونه سدّی از راه تکامل بشریت. در حال حاضر سدّ بزرگ را امپریالیسم می‌شناسیم. تکامل با وجود سلطه امپریالیسم امکان‌پذیر نیست و به همین دلیل است که مبارزه را در عصر کنونی، رهایی ملت‌ها از چنگال امپریالیسم تعریف می‌کنیم...

بدین ترتیب، اولاً توجیه ایدئولوژیک اساسی‌ترین هدف سیاسی سازمان بر مبنای قبول اصل تکامل بنا گردید؛ ثانیاً دشمن اصلی، یعنی امپریالیسم، در رابطه با چنین مفهوم اساسی، تعریف و مشخص شد.

۲- درک علمی بودن مبارزه؛ در این باره در همان مقاله فوق‌الذکر اینگونه آمده است:  
...مبارزه فن است و اتفاقاً یکی از پیچیده‌ترین فنون بشری باید به حساب آورده شود؛ چون سروکارش با جوامع انسان‌هاست... علم مبارزه عبارت است از علم رهایی ملت‌ها از چنگال امپریالیسم...

بدین ترتیب مطابق این اصل، ضرورت اصول شناسایی علمی، مطالعه تاریخ مبارزات و تجربیات انقلابی خلق‌های دیگر... و دشمن (امپریالیسم) مورد قبول قرار گرفت. چنین درکی، نتایج عملی زیر را برای سازمان دربر داشت:

۱. گفت و گوها: عبدالله زرین کفش.

۲. با نام کامل «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران»: این بیانیه متنی است توجیهی به قلم «تقی شهرام» که در سال ۵۴ انتشار یافت و مارکسیست شدن سازمان را اعلام داشت.

الف - حل مسئله تشکیلات، یعنی حل مسئله سازماندهی مخفی - سیاسی و کاربرد قوانین پیشرفته هدایت و کنترل یک سازمان انقلابی بر اساس تجربیات سازمان‌ها و احزاب انقلابی مارکسیستی (مرکزیت دموکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود، لزوم مبارزه درون تشکیلاتی و مبارزه با وابستگی‌ها و...)، یعنی طرح مسئله‌ای که تاکنون به هیچ وجه پیشینه‌ای در سازمان‌ها و احزاب مذهبی گذشته نداشت (نمونه بارزش طرز کار در نهضت...).

ب - درک لزوم مطالعات مارکسیستی و آگاهی به فرهنگ انقلاب جهانی.

ج - درک لزوم تحلیل دیالکتیکی جامعه و تاریخ و کاربرد اصول شناسایی علمی در قضایا و پدیده‌ها...

۳- درک مسئله استثمار، مسئله حیات مادی بشر و نقش سازنده آن در تاریخ و...؛ در این باره در همان مقاله نوشته می‌شود:

...انسان‌ها ذاتاً محتاج آفریده شده‌اند؛ و احتیاجات طبیعی تازیان‌های اصلی تکامل هستند.

امپریالیسم با استثمار جوامع مانع ارضای نیازهای انسان‌هاست. بدون آگاهی از اصول حاکم بر جوامع و داشتن درک صحیح ارگانیسم استثمار و محرومیت‌ها، درک جامعه امری است محال...

۴- درک لزوم تئوری انقلابی و ضرورت طرح استراتژی و تاکتیک مبارزه...؛ در مقاله مبارزه چیست تحت عنوان «امروز چه باید کرد» نوشته می‌شود:

...نقص مبارزات گذشته را در نداشتن فرهنگ صحیح علمی برای مبارزه می‌دانیم. و از این جهت برنامه «خودسازی» را در این مرحله از تاریخ، یک عمل مترقیانه و انقلابی می‌دانیم؛ به شرط آنکه این عمل تا مدت نامحدودی ادامه پیدا نماید که آن وقت عمل مرتجعانه و مضر و به خصوص بازدارنده خواهد بود... ما هیچ نقطه شروعی جز این (مطالعه و کار خودسازی برای تدوین تئوری) برای خود نمی‌دانیم...<sup>۱</sup>

پس از مقاله مبارزه چیست، همراه با بحث‌های مربوط بدان، سه رشته کتاب و رساله مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت: رشته اول شامل تاریخ سیاسی ایران از جنبش تنباکو به این سو می‌شد؛ مانند عصر بی‌خبری و جنبش تنباکو تألیف «تیموری»، تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هیجده ساله آذربایجان تألیف «کسروی»، سردار جنگل تألیف «فخرایی» و...<sup>۲</sup> رشته دوم شامل کتاب‌هایی می‌شد که در شناخت

۱. بیانیه اعلام مواضع...: صص ۹۹-۱۰۱؛ نقل این فرازاها از آن جهت لازم بود که به دلیل دست نیافتن به اصل جزوه «مبارزه چیست»، اقوالی را مستقیماً در این متن می‌توانستیم بیابیم.

۲. گفت و گوها: عبدالله محسن. گفت و گوها: عبدالله زرین کفش. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۴.

امپریالیسم کمک می‌کردند؛ مانند میراث‌خوار استعمار تألیف «دکتر مهدی بهار»، شورشگری و ضد شورشگری، از تألیفات سازمان C.I.A که توسط نهضت آزادی خارج از کشور ترجمه شده بود و نیز کتاب‌هایی که با استناد به تاریخ انقلاب‌ها در امر تشکیلات می‌توانستند راهنمای عمل باشند؛ مانند چه باید کرد «لنین» - که مسئله «انقلابی و مبارزه حرفه‌ای» در آن مطرح بود -<sup>۱</sup> و برخی از رسالات «مائو» و «استالین» درباره تشکیلات.<sup>۲</sup> رشته سوم شامل تاریخ جهان به خصوص انقلاب جهانی و مباحث مربوط به تحولات سیاسی می‌شد؛ مانند کارنامه سیاه استعمار تألیف «هاشمی رفسنجانی»، زندگی جمیله بوپاشا (دختر انقلابی الجزایری)، الجزایر و مردان مجاهد تألیف «حسن صدر»، جنگ شکر در کوبا تألیف «ژان پل سارتر» و کتاب‌هایی درباره انقلاب‌های روسیه و چین مثل زردهای سرخ درباره انقلاب چین و تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی.<sup>۳</sup>

علاوه بر اینها بحث‌هایی نیز درباره سیاست‌های آمریکا و شوروی در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس و بررسی تضادها و توافقات آنها در سطح منطقه‌ای و جهانی و از جمله ایران، به طور شفاهی انجام می‌گرفت که البته برخی از آنها بعداً به صورت کتاب درآمدند.<sup>۴</sup>

۳- آموزش‌های اقتصادی؛ سومین دوره در آموزش‌های اولیه سازمان آموزش‌های اقتصادی بود. این دوره آموزشی با هدف آشنا کردن فرد با مفاهیم و مباحث اقتصادی و نظام‌های اقتصادی مختلف، شناخت وضع اقتصادی جامعه ایران و سیر تطور تاریخی آن و رسیدن به الگویی از نظام اقتصادی مطلوب سازمان انجام می‌گرفت. در این زمینه نیز بنیانگذاران سازمان مفاهیم بنیادین اقتصاد سیاسی مارکسیستی را پذیرفته بودند، طبق الگوی ماتریالیسم تاریخی سیر تطور جامعه بشری را از کمون‌های اولیه به نظام‌های برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری می‌دیدند، ولی می‌کوشیدند تا در مقابل «سوسیالیسم» نظام اقتصادی مطلوب خود را، به عنوان نظامی بدیع و کامل، عرضه کنند. این نظام اقتصادی آرمانی آمیزه‌ای از سوسیالیسم بود که بنیانگذاران سازمان بر اساس برخی آیات و روایات بر آن

۱. لنین، چه باید کرد؟: ص ۱۲۰.

۲. البته مطالعات مربوط به «تشکیلات» خود مرحله آموزشی مستقلی بود و در اینجا فقط ربط این مباحث با تاریخ مورد نظر است.

۳. گفت و گوها: پیشین. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۱۳-۱۴.

۴. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۴. شرح تأسیس...: صص ۳۰-۳۱.



جامه «اسلامی» پوشانیده و به زعم خود کاستی‌های آن را برطرف کرده بودند. آنها مطابق همه تعلیماتی که در سازمان داده می‌شد و مطابق همه ایده‌آل‌های انقلابی خود واقعاً معتقد بودند که مبارزه انقلابی باید سرانجام به نفی کامل استثمار انسان از انسان بینجامد. و قبول کرده بودند که سرچشمه همه مظالم و مفساد اجتماعی، همه نابرابری‌ها و نارسایی‌ها و همه رنج‌ها و بدبختی‌های موجود در جامعه ناشی از حاکمیت استثمارگرانه طبقه حاکمه بر طبقات زحمتکش جامعه است. همچنین تئوری‌های مارکس راجع به مسئله «ارزش اضافی» در جامعه سرمایه‌داری را مطالعه کرده و آنها را مورد تأیید قرار داده بودند... و معتقد بودند که ایدئولوژی اسلامی نه تنها هیچ‌گونه تناقضی با از بین بردن استثمار و نابودی طبقات ندارد و نه تنها هیچ‌گونه ممانعتی در راه یک جهان بی‌طبقه ایجاد نخواهد کرد، بلکه با قرار دادن پهنه‌های وسیع‌تری از تکامل اخلاقی و معنوی در مقابل انسان، جبران محدودیت دید مادی مارکسیسم را در همان جهان بی‌طبقه خواهد کرد.

برای آموزش مباحث اقتصادی ابتدا برخی آیات قرآن کریم و فقراتی از نهج‌البلاغه مورد استفاده قرار می‌گرفت و تفسیرهایی منطبق با نگرش بنیانگذاران سازمان عرضه می‌شد. در این بخش تأکید بر مفهوم عدالت اجتماعی و مبارزه با تکاثر ثروت و نابرابری اقتصادی میان فقیر و غنی بود. کتاب‌های اصلی که نگرشی نزدیک به نگاه بنیانگذاران سازمان را در زمینه اقتصادی عرضه می‌کرد و مورد مطالعه و بحث و بررسی قرار می‌گرفت، *اسلام و مالکیت* (تألیف آیه‌الله طالقانی) و *کار در اسلام* (تألیف مهندس بازرگان) بود. معهداً، بنیانگذاران سازمان نوع نگاه خود به مباحث اقتصادی را رادیکال‌تر و انقلابی‌تر از نوع نگرش طالقانی و بازرگان می‌دانستند و این رادیکالیسم را در کلاس‌ها عرضه می‌کردند. بنابراین، تدریس کتب فوق به معنی پذیرش تمام و کمال مطالب آن نبود.

در این دوره برای مطالعه و بررسی کتاب‌هایی در زمینه وضع اقتصادی دنیای توسعه نیافته، مانند کتاب *سیاه گرسنگی و انسان گرسنه* (تألیف خوزه دوکاسترو) و *دنیای ممکن* (تألیف تیورمند)، کتاب‌هایی در زمینه علم اقتصاد، *نظیر اقتصاد* (پورهامیون)، *پول برای همه*، *عقاید بزرگترین علمای اقتصاد* و غیره، معرفی می‌شد. کتاب‌های سری اول همراه با سؤال مورد مطالعه قرار می‌گرفت. مضمون اصلی سئوالات بررسی تطبیقی وضع اقتصادی ایران و دیگر کشورهای توسعه نیافته با کشورهای توسعه یافته بود. در کنار این مطالعات، بحث‌ها و بررسی‌هایی نیز در زمینه روابط اقتصادی ایران با کشورهای

امپریالیستی و پیمان‌های اقتصادی در سطح جهان صورت می‌گرفت.<sup>۱</sup>  
۴- آموزش‌های تشکیلاتی - امنیتی؛ برای آشنایی فرد با تشکیلات و اصول حاکم بر آن، شیوه حل تضادها و تعارضات درون سازمانی، برخورد و حل تضاد فرد و سیستم و... و همچنین آشنایی و اجرای ضوابط امنیتی برای داشتن کمترین اطلاعات و در صورت لزوم حفظ افراد و عناصر از تهاجم پلیس و نیفتادن آنها - و در نتیجه سازمان - در تور پلیسی و آشنایی با اهمیت مسائل امنیتی.

در این بخش از آموزش؛ درباره اصول و ضوابط و شیوه‌های کار مخفی، سیستم‌های سازماندهی مخفی و اصول تشکیلاتی نظیر اصل «سانترالیسم دموکراتیک»، اصل «رهبری جمعی و مسئولیت فردی»، اصل «انتقاد و انتقاد از خود» و... بحث به عمل می‌آمد. این بحث‌ها عموماً به صورت شفاهی بود و تا مدت‌ها در این باره نوشته‌ای مدون نشده بود. در چارچوب همین بخش از آموزش، توسط مسئول حوزه از یکایک افراد در مورد وظایف و مسئولیت‌های آنها و مسائل امنیتی، حسابرسی به عمل می‌آمد.<sup>۲</sup>

#### ○ آموزش‌های عملی

بجز آموزش‌های تئوریک، یک دسته آموزش‌های عملی نیز برای افراد در نظر گرفته می‌شد که از آن جمله می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

۱- ورزش و کوهنوردی: کلیه افراد سازمان موظف بودند هر هفته در روزهای جمعه و نیز دیگر روزهای تعطیل، برای تمرین و آمادگی جسمی به کوه بروند. این امر به ویژه در تهران، که امکانات طبیعی کوه‌پیمایی فراهم بود، مورد توجه قرار داشت. افراد حوزه‌ها همراه با هم و یا افراد مسئول همراه با افراد تحت مسئولیتشان به توچال، درکه، شهرستانک و... می‌رفتند که گاه بیش از یک روز طول می‌کشید. این برنامه در زمستان نیز، به رغم نبود وسایل و لوازم مجهز، اجرا می‌شد. علاوه بر کوهنوردی، افراد موظف بودند هر روز صبح به مدت یک ربع تا نیم ساعت نرمش کنند.

۲- جامعه‌گردی: بجز کوهنوردی، عموم افراد سازمان به خصوص آنهایی که مسئولیت‌های اعضایی را در حوزه‌های پایین‌تر بر عهده داشتند، در روزهای تعطیل و حتی روزهای عادی، به عنوان جامعه‌گردی و بررسی وضع مردم و آشنایی با زندگی آنها به مناطق جنوب شهر نظیر دروازه غار، گودها، کوره‌پزخانه‌ها

۱. شرح تأسیس...: صص ۲۱، ۲۷. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۳.

۲. شرح تأسیس: صص ۲۸ و ۳۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۱۳.

و... می‌رفتند؛ و با رعایت مسائل امنیتی و حفظ وضع عادی خود، با مردم تماس می‌گرفتند و با آنها از هر دری حرف می‌زدند - به خصوص با کارگران کوره‌پزخانه‌ها درباره نحوه کار، میزان دستمزد و وضع زندگی آنها به تفصیل سخن می‌گفتند - و پرسش می‌کردند.

از نظر سازمان، جامعه‌گردی در مناطق پایین شهر، علاوه بر تأثیرش در خودسازی افراد، زمینه مناسبی نیز بود تا عضو مبتدی و یا فرد در حال عضویت، خود با مشاهده اختلاف طبقاتی در جامعه به نتایج سیاست‌های اعمال شده در جامعه‌ای تحت سلطه امپریالیست‌ها و رژیم پهلوی پی ببرد و از این راه، در کنار مطالعات سیاسی و اجتماعی، ضرورت مبارزه با سیستم را خود دریابد.<sup>۱</sup>

۳- خودسازی: از جمله برنامه‌های عملی سازمان، «خودسازی» بود. رهبران سازمان معتقد بودند که چون عموم اعضا از میان روشنفکران و اقدار متوسط جامعه برخاسته‌اند، صرف مطالعه و شناخت نظری جامعه و تصمیم ایشان بر شرکت فعال در مبارزه نمی‌تواند تضمین قطعی پابرجا و استوار ماندن آنها بر این عقیده و حرکت باشد. از این رو لازم است تا خود نیز، تا آنجا که ممکن است، مانند مردم محروم زندگی کنند و با آنها حشر و نشر داشته باشند تا از درد آنها بهتر آگاهی یابند و احتمال جا زدن و انحراف از مبارزه در راه تأمین عدالت اجتماعی به حداقل برسد. در این مورد به خصوص، روی زندگی حضرت علی(ع) و گفته‌های ایشان از جمله نامه به «عثمان بن حنیف» زیاد تکیه می‌شد.

در جریان برنامه «خودسازی»، عموم افراد موظف بودند ساده زندگی کنند؛ یعنی ساده بخورند، ساده بپوشند، حتی المقدور روزه بگیرند و در همان حال روزه به توچال و شهرستانک بروند یا در کنار کوره‌ها با کارگران به سر برند و اگر کارمند هستند و درآمدی دارند - بجز میزان معینی برای اداره یک زندگی ساده - آن را به سازمان دهند. فراگرفتن برخی مهارت‌های مورد نیاز مانند آموزش رانندگی با اتومبیل و موتور، کمک‌های اولیه و... نیز در این مرحله از آموزش قرار داشت.<sup>۲</sup>

مجموعه آموزش‌های فوق‌الذکر حدود سه سال به طول می‌انجامید و حتی‌الامکان در عرض هم

---

۱. بسیاری از افرادی که در این پژوهش با آنها گفت و گو شده است، اظهار می‌داشتند که دیدار از «محلۀ بدنام» تهران نیز از جمله مناطقی بود که در برنامه جامعه‌گردی توصیه می‌شد.

۲. گفت و گوها: عبدالله محسن و عبدالله زرین کفش. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۱۴-۱۵. شرح تأسیس...: صص ۳۴-۳۵.

پیش می‌رفتند.<sup>۱</sup>

### □ اولین بحران تشکیلاتی: جدایی عبدی نیک‌بین

در طول سال‌های ۴۶-۱۳۴۴ سازمان از نظر کمی و کیفی، تشکل و انسجام تشکیلاتی خود را - بالتسبه - پیدا کرد. حوزه‌های محدود و محدود اولیه به حوزه‌های متعدد و نسبتاً گسترده‌ای تبدیل شد، سطح آموزش ارتقا پیدا کرد و در طول این سال‌ها کادرهایی تربیت شدند که قادر بودند مسئولیت حوزه‌های جدید را بر عهده گیرند. در سال ۱۳۴۵ اصغر بدیع‌زادگان، که هم دوره سعید محسن در دانشگاه بود، در رهبری سازمان جای گرفت و از همین مقطع تا اواسط سال ۱۳۴۷ مرکزیت سازمان مرکب از این چهار نفر بود: محمد حنیف نژاد، سعید محسن، عبدی نیک‌بین و اصغر بدیع‌زادگان.

در اواسط سال ۴۷ عبدی نیک‌بین از مبارزه کنار کشید و عملاً از سازمان جدا شد.

سعید محسن در بازجویی دیدگاه خود را در مورد عبدالرضا نیک‌بین (عبدی) چنین بیان می‌کند:

از همان اوان کار، ما با یکی از نهضتی‌ها به نام نیک‌بین آشنا شدیم مطالعات وی کمک فراوانی به بالا بردن ما داشت.

آقای نیک‌بین با من از دوره دانشجویی سابقه رفاقت داشت و در کوی دانشگاه من او را می‌شناختم بعد از شروع کار ما در حدود تابستان سال ۴۴ وی نیزگاهی به خانه ما رفت و آمد داشت در حدود زمستان همان سال وی از کار ما مطلع شد و چون از لحاظ مطالعات اقتصادی نسبت به ما جلو بود من و محمد حنیف نژاد در این مورد از وی استفاده می‌کردیم او تا اوایل سال ۴۶ در جریان کارهای ما بود و در بعضی از موارد تعلیماتی همفکری می‌کرد به خصوص کتاب‌های اولیه که اغلب کتاب‌های درسی دانشکده حقوق بود وی همه را مطالعه و تجویز می‌کرد. کتبی که در این موقع مورد استفاده بود عبارت بودند از حقوق اساسی - حقوق بین‌الملل سه جلد - تاریخ دیپلماسی عزیزی ۲ جلد - اقتصاد پورهایون - اقتصاد دول معظم - عقاید بزرگترین علمای اقتصاد. این کتاب‌ها قبلاً توسط عبدالرضا نیک‌بین مطالعه شده بود (وی در آن موقع اغلب وقت خود را صرف مطالعه می‌نمود) او تقریباً کمتر با دیگران تماس می‌گرفت. یک نوع روحیه گریز از افراد داشت. از سال ۴۷ وی مریض شد و تقریباً مدت یک سال مرض او تشدید یافت و طول کشید و در زمستان سال ۴۷ تقریباً همیشه در خانه ما

۱. شرح تأسیس...: صص ۳۵-۳۶؛ با اندکی تصرف.

می‌خواهید. بعداً دکتر به وی تجویز نمود برای نجات از ناراحتی ازدواج نماید او که تقریباً از کار کردن عاجز بود در بهار سال ۴۸ ازدواج کرد و بعد از آن دیگر فعالیتی نداشته و زندگی عادی گرفته است در وضع کنونی وی کار می‌کند ولی چون ارتباطی با وی ندارم اطلاع زیادی نیز از وی ندارم او فقط گاهی برای احوال‌پرسی به محل کار من تلفن می‌کرد فقط ممکن است شماره تلفن وی جزو مدارک من بنام عبدی موجود باشد.<sup>۱</sup>

نخستین بار، بی‌آنکه اسمی برده شود، در «بیانیهٔ اعلام مواضع» بود که موضوع نیک بین مطرح گردید و بعدها جز اشاره‌ای در دو کتاب از سازمان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ذکری از او نشد. از روشن‌ترین روایات مربوط به جدایی نیک‌بین، بیانی است که بهمن بازرگانی در این مورد دارد؛ و با تعبیری که وی به کار می‌برد، روشن می‌شود که این جدایی چه بحرانی را در پی داشته است.

[عبدی نیک‌بین] به این شکل نگفت که «می‌کشم کنار» و بعد برود؛ به شکل پیچیده‌ای مطرح کرد؛ که محمد گفت: «اگر شماها (یعنی نسل بعدی) نبودید شاید اصلاً تشکیلات از هم می‌پاشید.» الان ممکن است این موضوع خیلی طبیعی به نظر بیاید که یک نفر برای مبارزه آمده است و حالا هم نمی‌خواهد مبارزه کند و می‌گوید: «خدا حافظ، ما رفتیم.» اما در آن زمان که ما در تشکیلات بودیم این موضوع اصلاً طبیعی نبود. شاید کسی که برای مبارزه آمده بود و می‌خواست کنار بکشد، باید کشته می‌شد. این مسئله در آن موقع رواج داشت؛ چون مسئلهٔ امنیت و اسرار مطرح بود. فردی که می‌خواست کنار برود به این سادگی نمی‌توانست؛ باید کلی ویراژ می‌آمد. البته این مسائل پیچیده است؛ یعنی در آنجا محیط طوری بود که مثل اینکه زندگی چیز عجیب و غریبی است. من فکر می‌کنم احتمالاً عبدی نیک‌بین مریض شده بود. در ضمن در آن زمان در مورد اینکه در سطح رهبری چه می‌گذشت، هیچ کس اطلاعاتش به اندازهٔ عبدی نبود. من هم چون از سال ۴۸ وارد کادر رهبری شدم، دقیقاً نمی‌دانم بین آنها چه می‌گذشت؛ و چون ما را طوری بار آورده بودند که کسی نباید کنجکاوی می‌کرد، هیچ سؤالی نمی‌کردیم.<sup>۲</sup>

۱. بازجویی سعید محسن.

۲. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.